

پیدایش اندیشه حقیقت ، در آزمون « روشنی » پیدایش اندیشه حقیقت، در تجربه « ابروبرق »

حقیقت ، برای ما چنان اینهمانی با تجربه « روشنی » یافته است که ما تجربه ژرف و مایه ای دیگر گونه انسانها را از حقیقت، به جد نمیگیریم و آنها را خرافه می‌شماریم . اینکه «خضر» در شاهنامه ، آب زندگی را در تاریکی میجوید و می یابد ، تجربه دیگری از حقیقت است . جستجوی آب زندگی در تاریکی ، همان جستجوی حقیقت است . هر انسانی باید مستقیماً و بدون هیچ واسطه ای ، آب زندگی را بجوید و با آن جفت گردد و از آن ، آباد (آبه + پات = جفت آب) شود .

« آب ، یا آبه یا آوه » ، اینهمانی با « افشرد و اسانس کل جانها » دارد که با « خدا»، اینهمانی داشته است . انسان (مردم = مر + تخم) ، تخمیست که نیاز به آب دارد، تا آن را در خود به هنجد (جفت آن بشود ، آباد = جفت آب) و سبز و روشن شود . حقیقت ، پدیده ای در فراسوی گیتی نیست ، بلکه پدیده ایست که از پیوند مستقیم و بی واسطه زندگی انسان با شیرابه و اسانس جهان هستی (با خدا)، در تازه شدن و جوان شدن زندگی نمودار میگردد. بینش حقیقت در هر انسانی، درهماغوش شدن مستقیم او با خدا ، پیدایش می یابد و نیازه هیچ واسطه ای ندارد . خضر، این آب زندگی را با گوهری می جوید که در نزدیکشدن به آب ، روشن میشود . این گوهر شب چراغ ، در افسانه های ما یک پدیده افسانه ای شده است، ولی درست این همان گوهریست که در گرشاسپ نامه ، سروش ، « آورنده کلید شناخت نیک و بد » با خود میآورد و کسی که آن گوهر را بدست آورد ، « پیامبر خرد » هست . « گوهر شب چراغ » ، چیزی جز تصویر « تخم هستی انسان » نیست که با دیدن آب (خدا= شیره زندگی در گیتی) و جذب آن ، میروید و سبز و روشن میشود . حقیقت ، در جفت شدن شیرابه هستی با تخم

تاریک وجود انسان، روشن میشود . این حقیقت است که برای ما افسانه شده است . آیا پشت کردن ما به افسانه ها و دروغ شمردن آنها ، اکراه و نفرت و دشمنی ما، با حقیقت و با خدا نیست ؟

برای ما ، این ازبدهیات (آنچه نیازبه اندیشیدن ندارد) است که هیچ چیزی ازخودش ، روشن نمیشود، بلکه خورشیدی (سرچشمه خارجی) هست که همه چیزها را روشن میکند ، وشمع وچراغ ونورافکن، سرچشمه های کوچکترروشنائی هستند . ولی درست فرهنگ ایران ، دیدی دیگر داشته است . آنها درهمه گستره ها ، بدنبال « بُن یا تخم » میگشتند. روشنی هم ، بُنی دارد ، وازبن روشنائی هست که میتوان به روشنی رسید . هرچیزی را ازبنش میتوان شناخت ، هنگامی آن بُن، گسترده و روئیده و بالیده و فراخ بشود . آنگاهست که روشن و دیدنی وشناختنی میشود . خودِ هرچیزی ، اصالتی دارد که تنها درشکفتن و گشوده شدن ، روشن وشناخته میشود . هرچیزی و پدیده ای ، اندازه و معیار خودش هست . هرچیزی را باید ازخودش ، شناخت ، نه با نوری که از دیگری ، وام گرفته شده است . هرانسانی نیزباید « چشم وچراغ باهم » باشد، یا به سخنی دیگر، با روشنی که ازچشم وخرد و هستی خودش می تابد، پدیده ها را ببیند .

هرانسانی (مر + تخم) ، چنین تخم وچنین بُنی هست . خدا هم که ارتا باشد ، صفتش « هوچپیره = هژیر » هست که به معنای « تخم نیک » است . خدا هم تخمیست که درروئیدن وپهن و فراخ شدن ، سبز و روشن وشناختنی میشود . درتصویر « تخم = توم = که به معنای همزاد است » ، روشنی وتاریکی، به هم گره خورده اند . خودِ واژه « توم » به معنای تاریک هم هست . تخم ، تاریکست ولی درروئیدن و « خود را گشودن » ، سبز و روشن ، و دیده وشناخته میشود . همین تجربه در آذرخش نیزهست. ازاین رو « برق یا آذرخش = جمره » ، تخم و بُن روشنی بطورکلی شمرده میشد . چنانکه در داستان هوشنگ درشاهنامه ، جهیدن ناگهانی فروغ دربهم خوردن دوسنگ تاریک، اصل همه روشنائی ها درجهان شمرده میشود ، درحالیکه هوشنگ ازدید ما ، بدون روشنی، نمیتوانست به شکاربرود وسنگ را به مارپرتاب کند . آذرخش ، با روشنائی شدید وناگهانی که ایجاد میکند ، چشم را تاریک

میسازد . درست « بُن یا تخم »، برای آنها ، « آمیغ یا سنتز تاریکی و روشنایی » بود . این اندیشه که بُن روشنی ، همجنس و همگوهر خودش ، روشنایی هست (کند همجنس با همجنس پرواز) ناسازگار و متضاد با اندیشه « بُن = تخم » بود . بُن روشنی نیز مانند همه بُن ها ، باید ترکیب روشنی با تاریکی باشد . این اندیشه که روشنی باید از روشنی برخیزد ، و تاریکی از تاریکی برخیزد ، به کلی برضد اندیشه « بُن = تخم » هست . این همان اندیشه است که زرتشت در « همزاد نخستین = پیما = جم » برای نخستین بار، برضد فرهنگ ایران آورد . همزاد نخستین ، زندگی (ژی = جی = گی) و ضد زندگی (اژی) است که باهم پیوند ناپذیرند. به عبارت دیگر، آغاز جهان اندیشه وهستی، روشنی است ، چون میان خیر و شر (زندگی و ضد زندگی) به آسانی میتوان برگزید ، و نیاز به هیچ جستجویی در تاریکیها ندارد . بد و خوب ، در اصل از هم جدا و روشن هستند. بُن ، تخم نیست . آغاز، روشن است . در حالیکه « بُن » در فرهنگ ایران ، تخم یا بزر یا دانه بود، که پیوند همزاد یا دواصل به هم چسبیده شمرده میشد . «دانه» در اصل « دوانه » هست . تخم یا توم ، به معنای تو عمان و جفت است . بزر (بازاراک) به معنای جفت به هم بافته است .

«زندگی» و «جهان» و «روشنی» و «شادی» ، از « پیوند = عشق = مهر» پیدایش می یابد. خود واژه « ژی = جی » ، نه تنها به معنای « زندگی » است ، بلکه همزمان نیز، به معنای « یوغ و جفت و همزاد » و « توافق و همداستانی» و « شاهین ترازو = اصل اندازه و سنجش» است. بُن همه انسانها ، پیما = جم = جیمه = چیمه ، یعنی « جی » ، 1- زندگی 2- هماندیشی و همکاری و همپرسی و مهر 3- خردورزی (سنجش = ترازو) است ، و به همین علت ، اصل بینش و روشنی و شادی است. نه تنها واژه « پیما = جم » ، معنای همزاد و جفت به هم چسبیده را دارد، که بیان « اصل آفرینندگی روشنی و شادی و هماندیشی » باشد ، بلکه بسیاری از اصطلاحات دیگر نیز برای بیان این « اصل » به کار برده میشدند. از جمله « مر = امر » ، همین معنی را دارد که پیشوند واژه های « مردم » و « امرداد » و « مارسپنتا » « مردوک » است . به همین علت کوروش در منشورش ، به خدای « مردوک »

روی می‌آورد ، چون مردوک ، همان نام « ارتا یا سیمرغ » است . مردوک در اصل « امر- ئوتو- ک » است که در روند زمان به شکل « مردوک » ، سبک شده است . « مر- دوک » همان « مر+ دوخ » ، نائست که به علت جفت گوهری (نرینگی و مادینگی باهم) ، آفریننده است . پسوند « ئوتو» ، همان « ئوتی » یا « عود » است که به معنای گیاه و چوب هنوز نیز متداولست . و « ئوتوک » همان « دوخ » یا نی میباشد که « سرور همه گیاهان » شمرده میشود است . درست زرتشت ، این اندیشه جفت گوهری را در « جی = ژی » نفی وانکار و طرد میکند . جهان و روشنی در آموزه او ، از « پیوند = مهر » پیدایش نمی یابد ، بلکه از تضاد و ستیز میان « ژی و اژی » پیدایش می یابد که همان اندیشه « جهاد اسلامی » هست . جهان در یزدانشناسی زرتشتی با پیکار و ستیز اهریمن با اهورامزدا در نوروز که نخستین روز پیدایش شمرده میشود ، آغاز میگردد . بدینسان ، نخستین لحظه و آغاز زمان ، روشن است ، چون اهریمن ، رویاروی اهورامزدا میایستد و از اهورامزدا ، بریده جدا ، و بر ضد اهورامزداست . مفهوم « روشنی » در دین زرتشتی و اسلام و سایر ادیان ابراهیمی ، بکلی با مفهوم اصیل روشنی در فرهنگ ایران ، فرق دارد . مفهوم « روشنی » این ها ، از مفهوم « بریدگی و جداسازی و گسستن » ، معین ساخته میشود . اینست که از این پس ، روشنی ، « تیغ روشنی » است . روشنی ، تیغ یا خنجر یا شمشیر است که می برد و از هم جدا میسازد . در گوهر « روشنی » ، خونخواری و ستیزندگی و سختدلی و جهاد هست . روشنگر ، هر پیوندی (جی = یوغ = زندگی = توافق) را می برد ، و در بریدن (که اینهمانی با کشتن دارد) ، احساس عمل خیر (ثواب) میکند . خونخواری و قساوت و وحشت انگیزی و ارهاب ، عملی مقدس میشود . جهاد ، اصل روشن کننده میان خیر و شر است . ولی فرهنگ ایران ، تخم (دانه = دوانه ، بزر = به هم بافتگی دوجفت ، تخم یا توم = همزاد به هم چسبیده) را اصل « روشنی و سبزی » میدانست . روشنی (= بینش) با سبزی (شادی و خوشی و دوستی و تازگی) جفت است . از این رو « بُن روشنی » را « آذرخش = برق » میدانست ، چون ابر ، در باریدن آب ، میخندید (برق میزند) . در صفای آب ، و در رویش گیاه از جفت شدن

آب با خاک (= هاگ = تخم ، آگ = خوشه گدم) ، درسبزشدن، روشن
میشد. سبزی و روشنی ، دورویه یک پدیده بودند . خدا، ابرخدانی بود
که تخمهای انسانها آبیاری و آباد میکرد ، تا « آبه = خدا » را در تخم
هستی خود ، بپذیرند و از این جفت شدگی (بیما = همزادی ، سنگ شوی
، هنجیدن ، مر) سبزو روشن شوند و سرچشمه بینش و شناخت شوند .